

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشت تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

آصفه خلیل مسعودی

هالند ، ۲۱ سپتمبر ۲۰۰۸

تنها برای من

به امید دیدارش

روز ها بیتاب و شبها بیخوابم

هر آن انتظارم که آواز ملایمش را

با گوش شنیده

و با جان ، روح و روانم احساس

کنم

وقتی آوازش در گوشهایم طنین می اندازد

در وجودم لرزه پیدا شده

بیخود از خود

میشوم

نمی دانم که چی میگوید

از من چی میخواهد

آیا قهر است ؟

از من ؟

از کی ؟

آیا بهانه می گیرد ؟

بر من ؟

بر کی ؟

آیا با من سخن میگوید ؟

از چی ؟

از کی ؟

با من ؟

با کی ؟

آیا عشق میورزد ؟

بامن ؟

باکی ؟

آیا نوازش میدهد؟

مرا؟

کی را؟

آیا میبوسد؟

کی را؟

مرا؟

از کجا؟

از پیشانی؟

از دستها؟

از رخسار؟

و یا

از؟

اما فقط این را میدانم که

خوشبختم

خوش و شادم ،

از همه غم های زندگی فارغ

خود را نوپیدا حس میکنم

که

هیچ گذشته ای نداشته ام

گذشته پر از مشقت

رنج و درد

در هر بخش زندگی ،

ناکام و بدنام

محروم و

منفور با اینکه من یک زن هستم ولی

به قولی

(عاجزه ، نحیفه و ضعیفه) ...

اما با گوش جان و روانم می شنوم

که او ،

او ،

فقط او

برایم میگوید که !

تو ،

تو فرشته ای

تو طلای خالص صیقل ناشده می باشی

که هیچ زنگ و رطوبت دنیا

و هیچ نفرت و بدبینی عالم

بر تو تاثیر

ندارد

من که جوهر خالص ضمیر ترا میبینم

تو پاکیزه تر از آنانی ، که پاکتر از پاکترینها میباشند

تو بهتر از آنانی ، که بهتر از بهترینها میباشند
تو خالص و سُچهِ تر از آنانی ، که
خالص و سُچهِ تر از
خالص ترینها و سُچهِ ترینها

میباشند

تو که دور از مادر وطن ،
دور از فامیل ،
دور از آشنایان و دوستان ،
دور از همه خویش و اقارب ،
بیکیس و بی همدم
بی همدرد و بی

همراز

در گوشه ای از دنیا ی بزرگ ،
در غربت ،
در انزوا
تک و تنها مسکن گزیده ای
بیا بیرون ،
بیا بیرون
قیام کن ،
محشری بپا کن ،
پرده ها را بر در
و پاره پاره کرده دور بیفگن ،
قفل ها را بشکن ،
در ها را باز کن ،
هر مانعی را از دمِ راهت بردار و
سرنگون کرده

بسوزان

انقلاب کن انقلاب ،
انقلاب با محبت ،
انقلاب با دوستی ،
انقلاب با عشق ،
انقلاب با صلح ،
انقلاب با صفا و صمیمیت ،
انقلاب با از خود گذری ،
انقلاب با

فداکاری

و انقلاب با قربیانی
تو قدرت ، تاب ، توان و همتِ آنرا داری
که با هر ناملایمتی مقابله کنی ،
و با هر بیعدالتی مبارزه
زیرا تو یک خانمِ افغان ،
یک بانوی افغان ،

یعنی یک افغان دخت برآزنده و
پیشتاز سرزمین افغانستان (قهرمانزا) میباشی ،
تو یک خانم افغانی هستی ،
با غرور ،
با غیرت ، با شهامت ،
با کرکتر ، با صفا ،
مانند گل‌های بهاری ،
در باغها ،
در بوستانها ،
در

چمنزارها
تو میتوانی با عطر خوشبوی گیسوان شیرنگ و مشکینت
جهان را در نهایت طراوت و کمال لطافت
خوشبو ، معطر و معنبر سازی
تو میتوانی این عالم ظلمانی بیرنگ پر از نیرنگ را
با رنگهای زیبای رخسارت رنگ محبت و دوستی
بخشی

تو میتوانی از نور و زیبایی جمال خود
جهانی را که در تاریکی های جهل ، تعصب و
نادانی غرق است نجات داده روشن نمایی
نار سوزنده جهیم و جهنم را نابود

نموده
بهشت پر از صفا ، صمیمیت ، عشق و محبت بیافرینی
،

تو میتوانی به این گفتار جامه عمل بپوشانی ،
زیرا تو یک مادر هستی ،
یک خواهر ،
یک دختر ،
یک عاشق ،
و یک

معشوق
خلاصه تو
عشق ،
محبت ،
صفا ،
صمیمیت ،
مظهر پیدایش و
منبع تمام خوشبختی های عالم انسان

و

باعث خلقت کائنات هستی
خدا ناخواسته اگر تو نبودی خلقت نبود ،
کائنات نبود ،

زندگی نبود ،
احساس نبود حتا عشق و آفرینش نبود
،
بیا بیرون ،
بیا بیرون و جهانی تازه بیافرین ، تا
تمام مخلوقات را به صلح ، آشتی ،
وحدت و یگانگی ،
بدون از هرگونه تبعیض جنسی ،
نژادی ،
دینی و مذهبی
تربیت کنی ...

لیک من فقط و فقط گوش میکنم
صدایش را ،
تپش قلبش را ،
نفسهای سوخته ، لرزان و ملایمش را
اگر از او سؤال کنم که آیا من مزاحم هستم ؟
با گوش جان و روانم میشنوم و
با چشم های باطنم میبینم ،
با اینکه میدانم خیلی مصروف
میباشد با لحن ملیحی برایم میگوید که
نی نی تو مزاحم هستی بفرما !
خندیدنش را احساس میکنم ،
صدای قهقهه خندیدنش را که
هست و بود مرا مانند سیماب آب
کرده

خرمن هستیم را به آتش میکشاند ،
او آه می کشد و مرا می کشد
می خواهد که مرا بیرون بکشد ،
او میخواهد که هرگونه حجاب و استار را حرق و خرق نمایم
تا واقعیت ها از زیر پرده های تعصب اشراق نموده
وحدت عالم انسانی با تمام دستاوردهایش در این دار فانی
حکمرما گردیده عالم ناسوت را از فیض عالم ملکوت جلوه
گاه عالم لاهوت گرداند
او میخواهد با تحرّی حقیقت
اصنام و هم ، جهل و تعصب میراثی را
که باعث هر گونه بدبختی های
عالم انسانی شده
خلیل آسا
شکسته
نابود

کنم
اما

نی نی ،
نی نی من نمیخواهم ،
من باید مثل سابق خاموش باشم
خاموش و ساکت ، برای
همیشه آیا من در جامعه و اجتماعی که زاده و بزرگ شده ام
کدام حق یا حقوقی دارم ،
که غوغا برپا نموده فریاد بکشم و
نعره کنان از حق خود ،
از حق زنان مظلوم جامعه ما
که قرن‌ها و قرن‌ها در آتش
بیداد و استعمار مردسالاری سوخته و ساخته ،
و خاکستر و نابود شده اند
دفاع

نمایم
نی نی ،
نی نی ،
هرگز هرگز ، نی ،
من یک زن هستم برای تو ،
برای او و برای همه و همه
فقط یک زن ،
یعنی (ضعیفه و عاجزه

(
اگر دروغ میگویم پس چرا در هنگام زاده شدنم ،
با شنیدن اسم معصومانه (دختر)
به پیشانی های والدین ،
خویش و اقارب ،
نزدیکان و وابستگان ،
چین و چروکهای
درشت و کرشتی
پر از غم ، اندوه و نفرت
ظاهر میشود چرا ؟

آخر من یک زن هستم ،
یک مادر ،
یک خواهر
یک دختر
یک متاع
یک بازیچه برای آقایان
تا مرا کوک نموده
به هر جهتی که دل شان بخواهد
حرکت داده حاصل مقصد

نمایند
اما

من نمی خواهم

من چیزی نمی خواهم

بجز از آرامش

زیرا از نابرابری ها خیلی خسته شده ام

فقط و فقط قدری انصاف میخوام

انصاف انصاف و باز هم

انصاف

تا در سایه انصاف

دور از نابرابری ها

زندگی نمایم و

بس

آیا

به آرامش و این آرزوها خواهم رسید

آیا این نابرابری ها از بین خواهد رفت

آیا عدالت اجتماعی برقرار خواهد

شد

کی ، چه وقت

چه موقع ،

ما خواهیم

دید

؟؟؟؟؟؟؟؟

خیر

آیا برای زنان هم اجازه دوست داشتن داده خواهد شد ؟

آیا روزی خواهد رسید که زنها مانند مرد ها

حرف دل را از زندان و سیاه چالهای

تعصب میراثی آزاد و

به زبان آورده بگویند که

من فلانی را دوست

دارم

و فلانی را نه

.

آیا

آیا این حق برایشان داده خواهد شد ؟

تا عشق و احساس خود را

برای یک مرد ابراز نموده

بگویند که من ترا دوست دارم ،

ترا دوست دارم ،

و ترا می خواهم ، ترا ..

؟؟؟؟؟؟؟؟

؟؟؟؟؟؟؟؟

حال مرا بگذار

بگذار مرا به حال خودم

بگذار مرا به حال خودم

بگذار

بگذار که قدری به او فکر کنم

فقط به محبوبم

محبوبی که مرا پرستش میکند

و من از شنیدن تپش قلبش آرام بگیرم

می خواهم با او پرواز کنم

پرواز بر فراز قله ها ،

پرواز به اوج آسمانها

که با یاد جوانی احساس آرامش کنم

و هر لحظه با او باشم

با او فقط با او ،

با او و باز هم با

او

و بس ...

و

چیزی دیگر نمی خواهم

هرگز نه

نمی خواهم حتا بشنوم

حتا نام مردن و از دنیا رفتن را

دیگر نمی خواهم بشنوم ،

نمی خواهم بشنوم فدا شدن را

نه نه نمی خواهم فدا شدن

به

هوسهای دیگران

را

میخواهم از اعماق قلبم فریاد بکشم که

میخواهم آرام بگیرم آرام

و دیوانه وار برایش بگویم

جانم ،

جانانم ،

عشقم ،

تو خوش باش

تو

خوشی برای تو میزبید ،

تا خوشی برای من ،

برای ما ،

برای همه بیافرینی

با سروده های شیرین و با نبشته های

شکرینت

جهان تازه ،
پر از صفا ،
صمیمیت ،
محبت ، دوستی ،
عشق بیافرینی

جانم ،
جانانم
بنویس ،
بگو ،
هرچه دل تنگت میخواهد بگو
و باز هم بگو
اما من جرأتِ گفتن را ندارم
تو بگو و من گوش میکنم گوش ،
از فرق سر تا شست پا گوش میباشم
و گوش میکنم گفته هایت را ،
سفته هایت را ،
سروده هایت

را
و در آسمان گفته ها ، سفته ها و
سروده هایت
با یک جهان عشق
پرواز خواهیم کرد

. بگو ، بگو و باز هم بگو ،
اما صرف برای من بگو ، برای من
تنها برای من
به امید شنیدن آواز ملایمت و به امید دیدار و و و و و .